

مریما عیسی جان بلا مکان عروج نمود قفس وجود از طیر محمود خالی ماند بلبل قدم بصحرای عدم رو نمود و عندلیب الهی بر سدرهٔ ربّانی بخروش آمد سراق عَزّت بردید و همای رفعت از شاخسار بهجت برپدید افلاکهای بلند بر خاک تیره بنشست و نعره‌ها از دل پردرد برخواست آب گوارا بخون تبدیل شد و صحن فردوس برین بخون آمیخته گشت بلی تیر قضای الهی را سینۀ منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شایق هر کجا خدنگی است بر صدر احباب وارد آید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقان را چشم تر باید و معشوقانرا ناز و کرشمه شاید حبیب گر صد ناله سراید محبوب بر جفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن بزوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه مریما حزن را بسرور بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده مپاش و از بی صبران مپاش پیراهن تسلیم پوش و از بادهٔ رضا بنوش و عالمی را بدرهمی بفروش دل بقضا در بند و بحکم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زنیم و بحضرت انس رو آریم و از بریط عراقی نغمۀ حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی به بینیم و ناشنیدنی بشنویم و باهنگ نور هیکل روح را برقص آریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم و بیاد رخ ذو الجلال خمر بیمثال درنویشیم چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و باهنگ ملیح برخوان

گر تیغ بارد در کوی آنماه

گردن نهادیم الحکم لله